

بسم الله الرحمن الرحيم

مقارن جلسه سی و چهارم 1396/10/02

لزوم پاسخگوئی روشمند به شبهات (33) - آشنایی با فرق کلامی اهل سنت (2)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله

بحث ما در رابطه با فرق اسلامی بود اولین فرقه‌ای که در این جا مطرح است فرقه معتزله است گرچه در عصر حاضر، زیاد طرفدار ندارد، اکثریت اهل سنت از نظر گرایش کلامی تابع ابوالحسن اشعری، ماتریدی و یا سلفی هستند.

اما چون اشاعره در حقیقت یک فرقه‌ای جدا شده از معتزله است و با توجه به انحرافات که به قول خودشان در معتزله بود این‌ها جدا شدند ما ناگزیریم مبانی اعتقادی معتزله را بدانیم و بعد ببینیم اشاعره که از معتزله جدا شدند علت اینکه مبانی‌شان را عوض کردند چه بود.

البته این را هم در نظر داشته باشید عقائد معتزله بیشتر با عقائد امامیه همخوانی دارد تا عقائد اشاعره.

معتزله در عصر اموی تشکیل شد، این که چرا این‌ها را معتزله می‌گویند ما ان شاء الله مفصل بحث می‌کنیم که عمدتاً این‌ها تابع واصل ابن عطا متوفای 131 هستند عبدالفتاح مغربی در کتاب الفرق الکلامیه مدخل و دارسة می‌گوید:

«تعد المعتزلة من اهم الفرق الكلامية بل تعد ايضاً مؤسسة علم الكلام الحقيقي»

معتزله بنیانگذار علم کلام شمرده شده و نقش اساسی در کامل شدن علم کلام داشتند و این‌ها صاحبان نظر عقلی هستند از همان ابتدایی که دایره معارف دینی گسترش پیدا کرد این‌ها وارد شدند و با وارد کردن عنصر عقل در معرفت دینی پیشتاز بودند.

«بل قدموه علی النص»

مسائل عقلی را هم بر نص مقدم کردند

«وقالوا بالفکر قبل السمع»

قبل از این‌که به سراغ قرآن و حدیث برویم اول باید فکر و عقل‌مان را به کار بیندازیم

« فأولوا المتشابه من الآيات القرآنية»

آیات متشابه [مانند یدالله و وجه الله و...] را تأویل کردند

«و رفضوا الاحادیث التي لا یقرها العقل»

همه روایاتی که با عقل نمی‌ساخت را کنار گذاشتند

از خبر آحاد اجتناب کردند و قائل شدند که شناخت خدا حتماً باید با عقل باشد ولو این‌که شرعی در این زمینه نداشته باشیم. اگر نص با عقل تعارض داشت، عقل مقدم است چون عقل ریشه نص است و نص فرع عقل است و فرع را بر اصل نمی‌شود مقدم کرد حسن و قبح عقلی را هم لازم دانستند.

عقل می‌تواند هم آمر و هم ناهی باشد.

این خلاصه‌ای از نظر دکتر علی عبدالفتاح در رابطه با معتزله است. احمد امین مصری هم در کتاب فجر الإسلام می‌گوید مکتب اعتزال ابتدا از بصره آغاز شد و به سرعت در کل عراق منتشر شد و خلفای

بنی امیه مثل یزید ابن ولید و مروان ابن محمد در پیدایشش نقش داشتند و در عصر عباسی‌ها به دو مکتب، مکتب اعتزال بصره و مکتب اعتزال بغداد تقسیم شدند.

بین معتزلی‌های بصره و بغداد جدال و اختلاف زیادی در مسائل بوده است. عبدالقاهر بغدادی در کتاب «الفرق بین الفرق» که از کتاب‌های کلامی مشهور اهل سنت است، درباره علت تسمیه اینها به معتزله می‌گوید: علت این‌که به اینها معتزله می‌گوییم این است که اینها از امت اعتزال کرده و کنار رفتند ما نمی‌توانیم از فاسق ایمان را سلب کنیم یا کفر را بر او تحمیل کنیم اینها گفتند فاسق

«منزلة بين منزلتين»

است، نه می‌توانیم بگوییم فاسق کافر است و نه می‌توانیم بگوییم فاسق مؤمن است.

«الفاسق من امة الإسلام لا مؤمن و لا كافر»

الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية، ج 1، ص 15، اسم المؤلف: عبد القاهر بن طاهر بن محمد

البغدادي أبو منصور الوفاة: 429 ، دار النشر : دار الآفاق الجديدة - بيروت - 1977 ، الطبعة : الثانية

قاضی عبدالجبار معتزلی در کتاب فصل الاعتزال و طبقات المعتزله می‌گوید:

«و من الناس من يقول سُموا معتزلة لاعتزالهم على بن ابيطالب في حروبه»

برخی مردم به اینها معتزله می‌گویند چون اینها در جنگ جمل و صفین و... از نزد امیر المؤمنین

علیه السلام کنار رفتند.

بعد می‌گوید:

«وليس كذلك»

این درست نیست

«لأن جمهور المعتزلة و اكثرهم الا القليل شاذ منهم يقولون إن علياً عليه السلام كان على صواب»

زیرا بیشتر معتزله به استثنای اندکی از آنها قائل هستند که امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ‌ها به حق بوده است.

مقربزی هم در کتاب خطط مقربزیة خودش به صراحت می‌گوید:

«و كانت العائمة بأسرها مع المعتزلة، فثارت الشرور بين اليهود و اتصلت الحروب بينهم، و قتل بعضهم

بعضاً»

بحث‌های مفصلی را ایشان مطرح می‌کند و می‌گوید اعتزال به خاطر درگیری‌هایی که در جامعه توسط یهود انجام شد شکل گرفت و این‌ها عکس العملی بود نسبت به آرای یهودیتی که در جامعه بوده است.

ابو زهره در کتاب تاریخ مذاهب اسلامیة جلد 1 صفحه 129 از کتاب فجر الاسلام احمد امین

می‌گوید:

«لنا فرض آخر في تسميتهم المعتزلة لَفِدْنَا اليه ما قرأناه في خطط المقربزي من أن بين الفرق

اليهودية التي كانت منتشرة في ذلك العصر و ما قبله»

یهودی‌هایی که در آن عصر در آخر قرن اول و اوائل قرن دوم بودند طائفه‌ای بودند که به آن‌ها فروشم

یا فروشیم می‌گفتند

«وقال إن معناه معتزلة»

این‌ها در رابطه با بحث قدر و افعال بندگان صحبت می‌کردند و چون صحبت‌های طرفداران واصل ابن عطا هم شبیه به این قبیله فروشیم بوده این‌ها را هم معتزله گفتند.

بعضی از یهودی‌ها هم مسلمان شدند و عقاید اعتزال را این‌ها گسترش دادند که در رأس این‌ها واصل ابن عطا متولد 80 و متوفای 131 هجری است.

«والاکثرون أن رأس المعتزلة هو واصل بن عطا»

خط مقریزی هم دارد که معتزله به 20 فرقه تقسیم شدند. این بحثی بود که چرا این‌ها را معتزله می‌گوییم.

آنچه که برای ما مهم است تا آن را بشناسیم اصول خمس معتزله است. ما در بحث اشاعره و ماتریدیه که در حقیقت ناظر بر عقاید معتزله است آن‌جا بهتر می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم.

این‌ها 5 تا اصل دارند:

توحید، عدل، وعد، وعید و المنزلة بین المنزلتين الفاسق لامؤمن ولاکافر، و وجوب امر به معروف و نهی از منکر.

در کتاب الانتصار فی الرد علی المعتزله ایشان مفصل این بحث را مطرح می‌کند که این‌ها 5 اصل دارند اولین اصل شان توحید است و توحیدشان هم روی این استوار است که صفات باری را نفی می‌کنند و اسمائی که لامعانی لها بر خدای عالم حمل می‌کنند مثل

«عالمٌ بلا علم، قادرٌ بلا قدرة»

این بحث توحیدشان است عالم است ولی این که علمش چگونه و چطوری است، بدون این که علمی داشته باشد عالم است بدون این که قدرتی داشته باشد قادر است می گوید ما نمی توانیم این صفات را بر خدای عالم حمل بکنیم

پرسش:

این را که امیرالمؤمنین هم در نهج البلاغه داریم کمال التوحید نفی الصفات

پاسخ:

نفی الصفات، کدام صفات؟ صفاتی که به ذهن ما می آید

كلما ميزتموه بأوهامكم في أدق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود إليكم

المجلسي، محمد باقر _متوفای 1111ق_، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج 66، ص 293، تحقيق: محمد الباقر البهبودي، ناشر: مؤسسة الوفاء - بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، 1403هـ - 1983م

در صفات و اسماء الهی ما می گوئیم:

«إن الله هو قادر»

تصور ما از قدرت چه است؟ یک دفعه قدرتی که ما خودمان داریم تصور می کنیم جا بجا کردن یک

شیء ، تغییر دادن یک شیء و امثال این و نهایت چیزی که در قدرت خدا ما می توانیم تصور کنیم

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)

سوره یس (36): آیه 82

این بالاترین تصور ما از قدرت الهی است آیا قدرت الهی همین است، یا نه فراتر از این است؟ ما

می‌گوییم:

«الله اکبر من أن یوصف»

فراتر از توصیف است

ما هر چه از قدرت الهی و صفات الهی، تصور بکنیم با توجه به این‌که ما با امور مادی شبانه روز سر و کار داریم و امور غیر مادی در ذهن ما نمی‌تواند بیاید توصیف الهی را هم ما می‌خواهیم با همین بافته‌های مادی ذهنی‌مان تصور کنیم

«الله اعلی و اکبر من أن یوصف»

یا

«سبحان الله عما یصفه الواصفون»

اگر ما می‌گوییم نفی الصفات عنه که آقایان گفتند صفات زائد بر ذات خدای عالم ندارد نستجیر بالله آن سر از کفر در می‌آورد علم الهی، عین ذات اوست، قدرت الهی عین ذات اوست. اینطور نیست که - نستیجر بالله - خدای عالم

«شیئ و قدرته شیئ آخر»

حالا اگر نفی صفات از خدای عالم اگر به همین معناست که شیعه معتقد است، عقیده ثابت و صحیحی است ولی اگر نه، بحث تعطیل است یعنی ما درباره ذات اقدس الهی بگوییم اصلاً صفات الهی، قابل شناخت نیست، این درست نیست. ائمه علیهم السلام هم از تشبیه و هم از تعطیل نهی کردند تشبیه الله به خلق جایز نیست

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)

سوره شوری (42): 11

تعطیلش هم جایز نیست

(وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ)

سوره روم (30): آیه 27؛

(فَأَيْنَمَا تُؤَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ)

سوره بقره (2): 115

لذا بحث توحید یک بحث خیلی دقیق و ظریفی است

بحث دوم عقل است حقیقت عقل

«عندهم نفی قَدَرِ اللَّهِ عز وجل و مشیئته نافذة علی خلقه»

یعنی خدای عالم که قدرت داشته باشد نسبت به خلائق، قرآن می گوید

(وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ)

سوره صافات (37): آیه 96

خدای عالم هم شما را خلق کرده است و هم آنچه که شما انجام می دهید

«بحول الله و قوته اقوم و اقعد»

این ها می گویند

«وانَّ العباد خالقون لِإفعالهم»

خالق افعال بندگان، خود بندگان هستند.

الآلوسي البغدادي الحنفي، أبو الفضل شهاب الدين السيد محمود بن عبد الله (متوفى 1270هـ)، روح

المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، ج 14، ص 118، ناشر: دار إحياء التراث العربي -

بيروت تفسير الآلوسي - الآلوسي -

به خاطر همین اینها را مجوس امت می گویند و به اینها قدریه می گویند به خاطر این که منکر

تقدیرات الهی هستند.

سوم

«انفاذ الوعيد و هو أنَّ مرتكب الكبيرة عندهم إذا لم يتب فهو من الخالدين في النار المنزلة بين

المنزلتين الفاسق في الدنيا لا يسمى مؤمناً و لا كافراً»

امر به معروف و نهی از منکر و جواز خروج بر ائمه و قتالهم بالسيف آن جایی که فاسق باشند.

این اصول 5 گانه ای است که برای این آقایان نقل می کنند.

نویسنده کتاب المعتزله بین القديم والحديث در صفحه 48 درباره خدای عالم می گوید:

«لا جسم ولا شبه ولا جثة ولا صورة ولا لحم ولا دم»

تمام اینها را مطرح می کند و صفات حق هم مثل سمع و بصر که ما نمی توانیم اینها را به خدای

عالم حمل کنیم .

«إنه عالمٌ بدون علمٍ قادرٌ بدون قدرةٍ سمیع بلا سمع»

بعد ابوالحسن اشعری نظریه علاف معتزلی را می‌گوید :

«أَنَّ صِفَاتِهِ هِيَ عَيْنُ ذَاتِهِ»

و نیز می‌گوید :

«أَيُّ اللَّهِ»

یعنی الله تبارک و تعالی

«صِفَاتِهِ عَيْنُ ذَاتِهِ عَالِمٌ بِهِ هُوَ، هُوَ، وَ قَادِرٌ بِقُدْرَتِهِ هُوَ وَ حَيٌّ بِحَيَاةِ هُوَ هُوَ»

اگر همان عقیده شیعه باشد که ما بگوییم کُنه ذات حق و کُنه صفات حق، برای غیر او شناخته شده

نیست ما می‌گوییم :

«يَاهُو، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ وَ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ»

آن یک بحث جدایی است.

کُنه ذات الهی، برای غیر ذات حق مشخص نیست ما فقط می‌توانیم با صفات و اسماء الهی که مانند عالم، قادر، حی و قیوم که هفت، هشت تا از صفات ثبوتیه است و با صفات سلبيه که آن‌ها هم هفت، هشت تا هستند آن هم در حد درک خودمان نه آنچه که لایق به ذات او است ، وصف کنیم. خدای عالم هم به همین از ما راضی است بیش از این از ما نخواستہ است رسول اکرمی که به مرتبه قاب قوسین او ادنی رفته می‌گوید:

«الْهِيَ مَا عَرَفْتُكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»

امام سجاد می‌گوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ جَهْلِي»

الصحيفة السجادية؛ ص 144، علي بن الحسين عليه السلام، دفتر نشر الهادي - قم، چاپ: اول،

1376ش.

جایی که عقاب پر بریزد دیگر از پشه لاغری چه خیزد.

اگر واقعاً این است که گنه صفات حق، برای غیر حق روشن نیست این عین همان سخن ائمه علیهم السلام است. ولی اگر فراتر از این باشد، سر از تعطیلی در بیاورد صفات حق مطلقاً قابل شناخت نیست و اسماء الهی مطلقاً قابل معرفت نیست این همان تعطیل می‌شود و ائمه علیهم السلام از تعطیل نهی کردند همان‌گونه که از تشبیه - تشبیهی که اشاعره، ماتریدیه و وهابیه معتقدند - نهی کردند

پرسش:

گنه ذات خدا نزد اهل بیت هم ناشناخته بود؟

پاسخ:

اصلاً برای همه قابل شناخت نیست. یکی مخلوق و دیگری خالق است! بین مخلوق و خالق دیگر چه می‌خواهد باشد و حتی از تفکر در گنه ذات حق نهی کرده‌اند. زیرا جز حیرت و سرگردانی و چه بسا خروج از دایره توحید نتیجه‌ای ندارد.

از حضرت در رابطه با ذات گنه حق سوال می‌کنند می‌فرماید: این خورشید یکی از ریزترین مخلوق الهی است می‌توانی لحظه‌ای به آن نگاه کنی؟ یا منظومه‌ی شمسی، که همه آن مال این جا است بعضی‌ها فاصله منظومه‌ها را از همدیگر 100 میلیون 200 میلیون و 500 میلیون سال نوری می‌گویند!

در همین منظومه شمسی که ما هستیم و همین جهان ماده‌ای که:

(إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ)

سوره صافات (37): آیه 6

انسان تصور می‌کند که مثلاً بین یک کهکشان با کهکشان دیگر فاصله دارد 300 میلیون سال نوری فاصله دارد وقتی انسان عظمت این جهان ماده را فکر می‌کند دیوانه می‌شود.

من یک روز در یکی از این دانشگاه‌های بین المللی یک مقداری در رابطه با منظومه‌های شمسی و فاصله این‌ها با یکدیگر صحبت کردم دانشجویها گفتند آقا ما دیگر گیج شدیم و سرگیجه گرفتیم!

امام راحل رضوان الله تعالی علیه می‌گوید: جهان ماده با این عظمتش در برابر عالم برزخ، همانند قطره‌ای در برابر دریا است. عالم برزخ در مقایسه با عالم مثال، قطره‌ای است در برابر دریا و عالم مثال در برابر عالم ملکوت قطره‌ای است در برابر دریا و عالم ملکوت در برابر عالم جبروت قطره‌ای است در برابر دریا اصلاً دیگر مغز نمی‌کشد. مخلوقش را ما نمی‌توانیم تصور کنیم آن وقت می‌خواهیم نسبت به ذات حق، تصوراتی داشته باشیم!؟

امام رضوان الله تعالی علیه در یکی از فرازهای شرح دعای سحر عظمت جهان هستی از عالم مُلک گرفته تا عالم جبروت را شرح داده و با همدیگر مقایسه کرده است خیلی عبارتهای خوبی است

اگر ما بخواهیم صفات الهی را بگوییم به هیچ وجه من الوجوه قابل شناخت نیست، یعنی کل معرفت را ما مسدود کنیم انسداد باب معرفت در صفات و اسماء حق، نتیجه‌اش مساوی با تعطیل است همان گونه‌ای که تشبیه صفات حق، تشبیه اسماء حق به خلائق مساوی با تشبیه است هر دو مردود است .

«لا تشبيه و لا تعطيل»

ان شاء الله جلسه بعد عبارتهای امام هشتم سلام الله علیه را در رابطه با توحید که جامعترین خطبه توحیدی است خدمتتان اشاره می‌کنم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته